معرفت شماره 108 - آذر 1385

نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) (شاخص هاي نظري و عملي)

محمّد احساني

مقدّمه

در سال حاضر (1385)، كه از سوي مقام معظّم رهبري (دام ظلّه العالي) به نام پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) نام گذاري شده، شايسته است هر كس به قدر توان خويش، درباره شخصيت عظيم و الهي آن حضرت بحث كند و گوشه اي از ابعاد وجودي ايشان را به جهانيان معرفي نمايد. هرچند سخن گفتن درباره وجود آسماني و ملكوتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)براي هر كسي مقدور نيست، ولي از باب «ما لا يدرك كله لا يترك كله»، به مقدار توان خود، بايد در اين وادي گام نهاد و خوشه اي از خرمن بي انتهاي فضايل آن بزرگوار برچيد، به ويژه در شرايط امروزي كه به دليل اوضاع نامناسب سياسي و دشمني هاي علني استكبار جهاني با تعاليم پيامبر اسلام(صلي الله عليه وآله)، معرفي شخصيت ايشان بر همه لازم است.

سعي اين نوشتار بر آن است كه ضمن بررسي اجمالي نظام تربيتي پيامبر، شاخصه هاي عمده آن را بر اساس آيات و روايات به شيفتگان حضرتش معرفي نمايد.

نظام تربيتي

«نظام» در لغت، از ماده «نظم» به معناي ترتيب، سازمان، مقرّرات، ساختار روشمندانه و آيين نامه آمده است.1 و در اصطلاح، عبارت است از: مجموعه اجزاي مرتبط و به هم پيوسته كه مركّب واحدي را تشكيل مي دهد، به گونه اي كه اگر در يك جزء آن مركّب خللي وارد شود، همه اجزا از كار مي افتند و اثر خود را از دست مي دهند.2 به عنوان نمونه، دستگاه «ساعت» تشكيل يافته از اجزاي متعدد است و داراي اثر

مخصوصي كه اگر جزئي از آن دچار عوارض گردد، كل اجزايش ازكار خواهند افتاد. نظام تربيتي نيز متشكّل از عناصر و عوامل متعددِ به هم پيوسته و مرتبط به هم است كه در مجموع، نظام واحدي را پديد مي آورند. در عين حال كه هر يك از عناصر نظام تربيتي جايگاه و اثر خاص خود را دارد، مجموع آنها به عنوان يك واحدِ مركّب، هدف ويژه اي را دنبال مي كند; چنان كه اگر يكي از آن عناصر به لحاظ نظري يا عملي درست استخراج و اجرا نگردد، كل دستگاه تربيت و پرورش انساني دست خوش تزلزل شده، به نتيجه مطلوب نمي رسد.

عناصر اصلي هر نظام تربيتي عبارتند از: مباني، اصول، اهداف، روش ها، عوامل و مراحل تربيت. مباني تربيت به آن دسته از انديشه هاي اساسي و بنيادين اطلاق مي شود كه زيربناي فرايند تربيت را تشكيل مي دهد; مثلا، انديشه درباره خدا، جهان و انسان از جمله بنيادهاي نظري در باب تربيت آدمي است كه ديدگاه مكاتب موجود دنيا در اين زمينه متفاوت است و هر كدام بر اساس برداشت خود از اين مقوله ها، مباني تربيتي خود را تنظيم مي كند.3

«اصول تربيتي» عبارت است از: معيارهاي كلي و نسبتاً ثابت در تربيت انسان كه از مباني انتزاع مي شود و خط مشي مربّي را در اجراي فعاليت هاي تربيتي معيّن مي كند. «اصول» از مقوله هنجارهاست و مفهوم بايدي دارد كه بايد در فرايند تربيت در نظر گرفته شود و تخلّف از آن مجاز نيست.4 اهداف تربيت، كه از عناصر اساسي در نظام تربيتي به حساب مي آيد، با نگاه به مباني و اصول موردنظر قابل دست يابي است. اگر مباني تربيت، ديني بود و اصول منتزع از آن هم مطابق آموزه هاي ديني وضع شد، هدف هاي نظام تربيتي نيز ديني خواهد بود. به عكس، اگر انديشه هاي نظري در باب كشف مباني، مادي و وضع اصول غيرديني بود، اهداف تربيت نمي تواند ديني باشد.5 آنچه در زمينه مباني، اصول و اهداف تربيت لازم است مورد بحث قرار گيرد مربوط به جنبه فكري و نظري نظام تربيتي است.

پس از تدوين اركان نظري نظام تربيتي، يعني مباني، اصول و اهداف، نوبت به اجراي فرايند تربيت مي رسد كه بر اساس همان انديشه هاي فكري، بايد عملياتي گردد. نخستين چيزي كه در مرحله اجرا بايد بدان توجه كرد، انتخاب روش مناسب در انجام برنامه تربيت است. روش، دستورالعمل هاي جزئي برآمده از مباني و اصول تربيتي است كه نحوه رفتار مربّي را در اجراي برنامه هاي تربيتي معيّن مي كند و او را در نيل به اهدف تربيت ياري مي رساند. روش در حقيقت، ميان اصل و هدف امتداد دارد و نشان مي دهد كه چگونه بايد براي پرورش همه جانبه متربّي برنامه ريزي كرد و براي رسيدن به اهداف موردنظر، چه فعاليت هايي بايد انجام داد.6 عوامل تربيت همچون خانواده و مدرسه، در عين حال كه خود در پرورش انسان نقش اساسي دارند، در انتخاب روش نيز تأثيرگذارند. همچنين در نظر گرفتن مراحل تربيت مانند كودكي و نوجواني، در عملي ساختن برنامه هاي تربيتي نقشي بسزا دارند; زيرا برخي از روش ها، همانند استدلال هاي انتزاعي و پيچيده، متناسب با سن كودك نيست و نبايد در اين مرحله به كار گرفته شود.

شاخص هاي نظام تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)

پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) به عنوان آخرين فرستاده خدا در زمين، بهترين نظام تربيتي را براي تربيت انسان آورده است. هرچند نظام تربيتي اسلام به صورت امروزي و به سبك جديد تنظيم نشده، ولي در باب تعليم و تربيت، انديشه هاي ناب و عميقي در آيات و روايات وجود دارند كه با استخراج و تجزيه و تحليل آنها، مي توان به نظام تربيتي ويژه اي دست يافت. قرآن كريم در آيات متعدد، تعليم و تربيت را از اهداف مهم بعثت رسول خدا(صلي الله عليه وآله)مي شمارد: (لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَي الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)(آل عمران: 164) (خداوند بر مؤمنان منّت نهاد كه در ميان آنها، پيامبري از خودشان برانگيخت تا آيات او را بر آنها بخواند و آنها را پاك گرداند و كتاب و حكمت بياموزد.) تلاوت آيات الهي و تزكيه نفوس مردم عمده هدف ارسال پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) بوده كه در اين آيه، بدان تصريح شده است.

نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) از آيات متعدد قرآن، كه در ارتباط با تعليم و تربيت انسان سخن مي گويند، به خوبي قابل استنباط است. آنچه در باب مباني تربيت نبوي مي توان گفت اين است كه اجمالا توجه به فطرت انساني، توحيد، هدفمندي نظام هستي و انسان، محدوديت توانايي هاي انسان، اراده و اختيار و جاودانگي وي از مهم ترين مبناهايي است كه از آيات و روايات برمي آيد. اگر به قرآن و سنّت نبوي مراجعه كنيم و با دقت در آن بينديشيم، به اين نكته اذعان خواهيم كرد كه تمام تعليمات و فعاليت هاي تربيتي پيامبر بر اين واقعيت هاي ديني و انساني مبتني بوده است; چرا كه آن حضرت فطرت انساني را پرورش مي داد، مردم را به توحيد دعوت مي كرد، انسان را با اهداف آفرينش و هدف خلقت خودش آشنا مي ساخت، با هر فرد به اندازه قدرتِ درك و فهمش سخن مي گفت و راه رسيدن به سعادت ابدي را برايش روشن مي نمود تا با اراده و اختيار خود، آن راه را برگزيند; خداوند نيز مي فرمايد: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً) (انسان: 3) (ما راه را به او نشان داديم، خواه شاكر باشد يا ناسپاس.)

در اين نوشتار، به دليل رعايت اختصار، از بررسي مباني يادشده صرف نظر مي شود و به شاخص هاي به دست آمده از آن مباني، كه نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) را از ديگر نظام هاي تربيتي متمايز مي كند، اشاره مي گردد. هرچند شاخص هاي نظام تربيتي پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) زياد و مجال بررسي همه آنها در اين مقاله نيست، ولي در حدّ مقدور ويژگي هاي مهم تربيت نبوي در قالب شاخص هاي نظري و عملي ارائه خواهند شد.

الف. شاخص هاي نظري

منظور از «شاخص هاي نظري» در نظام تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)آن ويژگي هاي نسبتاً ثابت و كلي است كه بر اساس مباني آن حضرت، در فرايند تربيت استنباط مي گردد و معيار فعاليت هاي تربيتي قرار مي گيرد. به عبارت ديگر، بايدها و نبايدهاي كلي در باب تربيت انسان هستند كه از قرآن كريم و سنّت ايشان به دست مي آيند و بايد در مقام عمل، مورد توجه مربّيان مسلمان قرار گيرند و در اين نوشتار، شاخص هاي نظري تربيت نبوي ناميده مي شوند. دليل نام گذاري اين شاخص ها به نظري اين است كه به عنوان قواعد كلي در باب تربيت از مباني تربيتي انتزاع مي شوند و كاربردشان تعيين خط و مشي اصلي مربّيان است، نه اينكه جنبه روشي داشته باشند، و در مقام اجراي فرايند تربيت، شيوه كار مربّي را مشخص مي كنند.

1. هماهنگي تربيت با فطرت انساني: از شاخص هاي مهم نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) اين است كه مبتني بر فطرت انساني است و پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)مانند ديگر انبيا، براي شكوفاسازي فطرت ذاتي بشر آمده و مي خواهد سرشت اوليه آدمي را، كه مقتضي كمال و سعادت واقعي اوست، احيا كند و به ثمر برساند. منظور از «فطرت اللّه»، كه يك اصطلاح قرآني است، همين معناست كه خداوند مردم را طوري آفريده كه طبعاً و ارتكازاً خدا را بشناسند. به عبارت ديگر، «فطرت انساني» يعني: قدرت ذاتي فرد بر شناخت و ايماني كه با آب و گِل خميره وجود آدمي سرشته شده و نيازي به آموختن و يادگيري ندارد.7

بر اين اساس، مربّي بايد تدبيري بينديشد كه تمام فعاليت هاي تربيتي وي با فطرت متربّي و خواست هاي ذاتي او مطابقت كند. همه اوليا و مربيان اين حقيقت را بايد نصب العين خود قرار دهند كه تعليم و تربيت در اسلام يعني: پاسخ گفتن به خواست هاي ذاتي و دروني انسان كه در اصطلاح قرآن، از آن به «فطرت اللّه» تعبير شده است. در اين نظام تربيتي، شكوفاسازي استعدادها و پرورش توانايي هاي فطري و خدادادي متربّي مدّنظر است. از اين رو، برنامه ريزي هاي تربيتي بايد به گونه اي باشد كه به رشد و شكوفايي فطرت انساني بينجامد.8

از منظر پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) همه انسان ها با فطرت الهي به دنيا مي آيند و اگر فطرت اوليه شان دست خوش دگرگوني و آلودگي نگردد، در شناخت راه و هدف، كه همان «سير الي اللّه» و بازگشت به سوي حق تعالي است، به تنهايي كافي است; چنان كه آن حضرت مي فرمايد: «كُلُّ مَولُود يولَدُ علَي الفِطرة و ابَواهُ يُهَوِّدَانِهُ و يُنَصِّرانِهُ و يمَجِّسَانَهُ»9; (هر نوزادي با فطرت خدايي به دنيا مي آيد، ولي پدر و مادر اويند كه وي را به كيش يهوديت، نصرانيت و مجوسيت مي كشانند.) تعليم و تربيت نادرست فطرت انساني را مكدَّر مي سازد و جلوي رشد و ترقّي آن را گرفته، متربّي را به مسيري سوق مي دهد كه خود در برابر او قرار داده است.10

اگر به متون ديني مراجعه كنيم، مي بينيم تعاليم اسلام و قرآن همه براساس فطريات بشر جعل شده و با آنچه اقتضاي فطري و طبيعي انسان است، كاملا انطباق دارند. هيچ حكم و دستوري در اسلام وجود ندارد كه بر خلاف خواست فطرت انساني باشد. از ابتدايي ترين احكام اسلامي، يعني طهارت و نجاست تا حدود و ديات، همه با اقتضاي فطري انسان هماهنگي كامل داشته، ذرّه اي از آن انحراف ندارند. از اين روست كه قرآن كريم به عنوان برنامه تعليمي و تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، از مردم مي خواهد به فطرت خود مراجعه كنند و بر اساس آن، حق را بپذيرند; يعني خود را بي قيد و شرط آماده پذيرش حق و حقيقت نموده، به دور از وسوسه هاي شيطاني، حق را در قول و عمل قبول كنند.11

امام علي(عليه السلام) در باب فلسفه بعثت انبيا مي فرمايد: «فَبَعَثَ فِيهِم رُسُلَهُ و واتَرَ الَيهِم انبِيائَهُ لِيستَأدُوهُم ميثاقَ فِطرَتِه»12 (خداوند پيامبران خود را مبعوث نمود و هرچند گاه متناسب با خواسته هاي انسان ها، رسولان خود را پي در پي اعزام كرد تا وفاداري به پيمان فطرت را از آنان بازجويد.) بر اين اساس، مهم ترين فلسفه بعثت انبيا در طول تاريخ، اين بوده است كه مردم را هدايت كنند تا به اقتضاهاي فطري خود پاسخ گويند و آنچه را فطرت الهي بدان مي خواند مورد توجه قرار داده، به آن عمل كنند; زيرا كمالي را كه نبوّت براي انسان جلب مي كند، بيگانه از فطرت او نبوده و حقيقت نبوّت چيزي خارج از انسانيت و كمال او نيست، بلكه در راستاي كمال انساني حركت مي كند. از اين رو، اثري كه از نبوّت حاصل انسان مي شود كمال فطري اوست كه در نهاد وي ذخيره شده است.13

قرآن مجيد خطاب به پيامبر مي فرمايد: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)(روم: 30) (روي خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن; فطرتي كه خداوند انسان ها را بر آن آفريده و هيچ دگرگوني در آفرينش الهي نيست. اين است آيين استوار و محكم.) طبق اين آيه كريمه، دين اسلام بر فطرت انساني استوار گشته و با وضعي كه عالم هستي بر آن منطبق است، هيچ اختلاف و اصطكاكي ندارد; يعني خداوند هر چيزي را براي رسيدن به كمال خاص او، مجهّز نموده و راه نيل به آن هدف را نيز برايش معرفي كرده است: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَي كُلَّ شَيْء خَلقَهُ ثُمَّ هَدَي) (طه: 50) (پروردگار ما همان كسي است كه به هر موجودي آنچه را لازمه آفرينش او بوده، داده، سپس او را هدايت كرده است.) از اين نوع هدايت در اصطلاح قرآني، به «هدايت عام تكويني» ياد مي شود كه همه پديده هاي عالم را فرا مي گيرد و مهم تر از همه، انسان محور اصلي آن است.

با نظر به اينكه اسلام ديني است فطري و مواد اعتقادي و عملي آن بر اساس آفرينش گذاشته شده، به چيزهايي دعوت مي كند كه آفرينش انسان با آنها موافقت دارد و وجود انسان با قوا و ابزاري مجهّز گشته است كه همان خواسته هاي دعوت ديني را مي خواهد.14 از اين رو، خداوند به مردم دستور مي دهد كه از داعيان الي اللّه، به ويژه رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، پيروي كنند: (أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَاب أَلِيم)(احقاف: 31) (دعوت كننده الهي را اجابت كنيد و به او ايمان آوريد تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذابي دردناك پناه دهد.) دعوت پيامبر در حقيقت، دعوت به همان تعهدات فطري است كه بشر با خدا بسته و متعهد گشته تا به مقتضيات آن عمل كند.15 به هر روي، نخستين شاخص تربيت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)هماهنگي تربيت با فطرت انساني است و اجراي فرايند تربيت بر اساس انديشه نبوي نتيجه اش دست يابي به سعادت واقعي انسان است كه مورد تأكيد قرآن كريم قرار گرفته.

اصولا تمام انبيا بدين منظور فرستاده شده اند كه مردم را به خواست فطري اوليه شان، يعني خداشناسي و يگانه پرستي، دعوت كنند و به تقويت آن بپردازند. حضرت علي(عليه السلام) در اين باره مي فرمايد: «خدا پيمان وحي را از پيامبران گرفت تا امانت را به مردم برسانند، آنگاه كه در عصر جاهليت بيشتر مردم پيمان خدا را ناديده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و در برابر او، به خدايان دروغين روي آوردند، و شيطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش او جدا كرد. خداوند پيامبران خود را مبعوث نمود و هر چند گاه متناسب با خواسته هاي انسان ها، رسولان خود را پي در پي اعزام كرد تا وفاداري به پيمان فطرت را از آنان بخواهند و نعمت هاي فراموش شده را به يادشان آورند و با ابلاغ احكام الهي، حجت را بر آنها تمام كنند و توانمندي هاي پنهان شده عقل ها را آشكار سازند و نشانه هاي قدرت خدا را معرفي نمايند.16

اصل هماهنگي تربيت و فطرت از اين كلام حضرت علي(عليه السلام) به خوبي به دست مي آيد; زيرا در اين سخن امام(عليه السلام)، فلسفه بعثت پيامبران به خوبي بيان شده كه همان هدايت و تربيت مردم بر اساس گرايش هاي فطري است. وفاداري به تعهد فطري فراموش شده، يادآوري نعمت هاي مورد غفلت قرار گرفته و بيان احكام الهي و نيز آشكار ساختن توانمندي هاي عقل از مصادق بارز تربيت فطري و ديني است كه در اين جملات، وظيفه انبيا شمرده شده. مربّيان جامعه، كه در حقيقت، وارثان پيامبران و ادامه دهندگان راه آن بزرگواران هستند، بايد اين شاخص را در برنامه ريزي هاي تربيتي شان رعايت نموده، فعاليت هاي خود را منطبق با خواست هاي فطري متربّي پيش ببرند.

2. توحيدمحوري: دومين شاخصي كه از مباني تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) به روشني قابل دست يابي است، شاخص توحيدمحوري و يگانه پرستي نظام تربيتي آن حضرت است; توحيد همواره اساس دعوت پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) بوده است. اگر به دعوت ها و تعليمات ايشان نگاه كنيم، به اين نكته خواهيم رسيد كه آن بزرگوار همواره مردم را به يگانه پرستي مي خوانده و در قول و عمل، بر آن تأكيد داشته است. خداوند در اين زمينه مي فرمايد: (وَ إِلَـهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ) (بقره: 163) (معبود شما معبود يگانه اي است كه جز او معبودي نيست; معبودي مهربان و بخشنده.)

توحيد نه تنها از شاخص هاي نظام تربيتي رسول خدا(صلي الله عليه وآله)است، بلكه از آغاز خلقت تاكنون، محور فعاليت هاي انبيا بوده. بر اساس آيات قرآن كريم، توحيد از مباني مهم تعليماتي پيامبران بوده و تمامي آن بزرگوران در طول تاريخ، بر محور آن، مردم را به كارهايي همانند توجه و عبادت خداي سبحان دعوت مي كرده اند كه با وحدانيت حق تعالي سازگاري دارند. قرآن از اين برنامه عمومي انبيا خبر مي دهد: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُول إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ)(انبياء: 25) (ما پيش از تو هيچ پيامبري را نفرستاديم، مگر اينكه به او وحي كرديم كه معبودي جز من نيست. پس تنها مرا پرستش كنيد.) آيه كريمه بيانگر آن است كه تمامي پيامبران از آدم تا خاتم مأموريت داشتند تا هر كدام به نوبه خود، كلمه توحيد را ترويج و مردم را به يكتاپرستي دعوت نموده، جامعه را بر اساس توحيد پرورش دهند.

همان گونه كه از آيات قرآن برمي آيد، «توحيد» يعني: عقيده به آفريدگار واحد براي جهان هستي به عنوان يك باور حقيقي و راستين كه از ابتداي پيدايش بشر در كره زمين وجود داشته و به وسيله پيامبران تقويت شده است. اين باور از ديرزمان در برابر انديشه شرك و چندگانه پرستي قرار داشته كه براي جهان، خدايان متعددي معتقد بودند. هيچ پيامبري نبوده است كه مردم را به شرك و بت پرستي دعوت كند. انديشه توحيد با نداي فطري انسان كاملا سازگاري دارد و خداوند مردم را به ديني مي خواند كه با آفرينش و سرشت آنان مطابقت كامل دارد.17 از اينجاست كه دين حق در طول تاريخ يكي بوده; يعني اسلام: (إِنَّ الدِّينَ عِندَاللّهِ الإِسْلاَمُ)(آل عمران: 19) (قطعاً دين نزد خدا اسلام است.)

همه انبيا امّت هايشان را به اسلام دعوت مي كردند. به فرموده علّامه طباطبائي، خداوند بندگان خود را امر نمي كند، مگر به پيروي از همان دين و بر انبياي خود، هيچ كتابي نفرستاده، مگر درباره همان دين و هيچ آيت و معجزه اي بپا نكرده، مگر براي همان دين كه عبارت است از: اسلام; يعني تسليم حق شدن و به عقيده هاي حق پايبند بودن و اعمال درست انجام دادن.18 بنابراين، جوهره اصلي همه شرايع، كه همان تسليم بودن در برابر حق باشد، يكي است و اختلاف اديان به كمال و نقص است، نه حقيقت و ماهيت.19

خداوند خطاب به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) مي فرمايد: (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ) (حج: 78) (از آيين پدرتان ابراهيم پيروي كنيد. خداوند شما را در كتاب هاي پيشين و در اين كتاب (قرآن) مسلمان ناميد.) پيامبر خدا بر اين اساس، تعليم و تربيت خود را بنا نهاد كه خدا يكي است و شريكي ندارد. از اين رو، توحيدمحوري از معيارهاي لازم الرعايه در تعليم و تربيت اسلامي است و همه برنامه ريزي ها و فعاليت هاي تربيتي در اسلام بايد بر اساس توحيد صورت گيرد. نتيجه چنين نظام تربيتي، بندگان مؤمن و خالصي است كه جز به اسلام و قرآن به چيزي نمي انديشند;20 چنان كه بسياري از ياران پيامبر اين ويژگي را داشتند و تا آخرين لحظات زندگي، مدافع اسلام و پيامبر بودند.

سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) نيز اين مطلب را نشان مي دهد كه آن حضرت بر همين اساس، مردم را به توحيد و خداپرستي دعوت مي كرد و از آنان مي خواست از شرك و وثنيت و تثليث فاصله گرفته، به خداي يگانه ايمان آورند و تسليم محض او باشند. آن حضرت در روزهاي نخست دعوتشان مي فرمودند: «قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا»21 (بگوييد: هيچ خدايي جز اللّه نيست تا رستگار شويد.) يعني: انديشه هاي باطل شرك و بت پرستي را از اذهان خود بيرون بريزيد و انديشه توحيد و يگانه پرستي را جايگزين سازيد; چنان كه خداوند به پيامبر خود دستور صريح داد مردم را از شرك و بت پرستي برحذر دارد: (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لاَ نَفْعاً)(مائده: 76) (بگو: آيا جز خدا چيزي را مي پرستيد كه مالك سود و زيان شما نيست؟)

بنابراين، از مجموع آيات و روايات، به روشني به دست مي آيد كه تمام فعاليت هاي پيامبر، به ويژه اساس تعليم و تربيت آن حضرت، بر محور اصل «توحيد» استوار بوده و توحيدمحوري از شاخص هاي مهم تربيت نبوي است.

3. عدالت مداري: عدالت در زندگي فردي و اجتماعي انسان كاربرد وسيعي دارد و تمامي ابعاد حيات وي را دربر مي گيرد. حيات فردي، خانوادگي، سياسي ـ اجتماعي و محيط آموزشي و فرهنگي همه تحت تأثير عدالت قرار گرفته و در سايه آن، هر فرد و نهادي به حق و حقوق خود مي رسد. عدالت فردي در اصطلاح علماي اخلاق، يكي از قواي نفساني شمرده مي شود كه قواي ديگر را تعديل مي كند. ملّااحمد نراقي مي گويد: «عدالت ملكه اي است حاصل در نفس انسان كه به سبب آن، بر تعديل جميع صفات و افعال و نگه داشتن در حدّ وسط و رفع مخالفت و نزاع فيمابين قواي مخالفه انسانيه قادر مي شود، به نحوي كه اتحاد و مناسبت و يگانگي و الفت ميان همه قوا حاصل شود.»22 تعريف مشهور «عدالت» در مسائل اجتماعي عبارت است از: «رعايت حقوق افراد و اعطاي حق به صاحب حق; يعني: اگر در يك جامعه اي حقوق افراد و گروه ها رعايت گردد، از عدالت اجتماعي برخوردار خواهد بود.»23

بنابراين، «عدالت» داراي مفهوم عامي است، به گونه اي كه همه زندگي انسان را فرا مي گيرد; همان گونه كه اين معنا را مي توان از سخنان امام علي(عليه السلام)به دست آورد كه فرمود: «العدلُ يضَعُ الامورَ مواضعَها»24 (عدالت هر چيزي را در جاي خود مي نهد.) پس «عدالت» به معناي قرار دادن هر چيزي در جاي خود است، اما «وضعُ كلِّ شيء بِحَسَبِهُ»; گذاردن هر چيز در جاي خود به حسب شرايط و ماهيت آن چيز. در نظام تكوين، به معناي توازن و نظام مند بودن جهان، و در نظام تشريع، به مفهوم رعايت حقوق فردي و اجتماعي و دادن حق به صاحبان حق است.

آنچه مهم به نظر مي رسد رعايت عدالت در امور اجتماعي است كه اسلام و قرآن در اين باره فراوان تأكيد نموده و پيامبران نيز بدان عمل كرده اند. خداوند مي فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْم عَلَي أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَي)(مائده: 8) (اي كساني كه ايمان آورده ايد! همواره براي خدا قيام كنيد و از روي عدالت گواهي دهيد. دشمني با جمعيتي شما را به گناه و ترك عدالت نكشاند.) در اين آيه مباركه، به شهادت عادلانه و رفتار عادلانه امر شده كه هر دوي آنها در مسائل اجتماعي كاربرد وسيع دارند. در مورد داوري ميان مردم مي فرمايد: (وَ إِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ)(نساء: 58) (هنگامي كه بين مردم داوري مي كنيد، به عدالت داوري نماييد.)

عدالت اجتماعي در پرتو تعليم و تربيت صحيح قابل تحقق است كه اگر افراد جامعه بر اساس آموزه هاي ديني پرورش يافتند، جامعه پديد آمده از آنان قطعاً عدالت محور خواهد بود. منظور از «عدالت» در اينجا، كه به عنوان شاخص نظام تربيت نبوي مورد بحث قرار گرفته، «عدالت اجتماعي» است. عدالت اجتماعي در قرآن كريم، از اهداف رسالت و نبوّت پيامبران ذكر شده است: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)(حديد: 25) (ما رسولان خود را با دلايل روشن فرستاديم و با آنها كتاب و ميزان «شناسايي حق از باطل و قوانين عادلانه» نازل كرديم تا مردم قيام به عدالت كنند.) كتاب و ميزان شناخت حق از باطل و معجزات روشن از جمله ابزار و وسايل برقراري نظام عادلانه در جهان است كه به انبيا داده شده.

پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) نيز به نوبه خود، براي اقامه عدل در جهان، با معجزاتي همچون قرآن تلاش كرد و توانست نظامي بر اساس قسط و عدل در جامعه مستقر سازد. گذشته از اينكه خود آن حضرت در اجراي عدالت كوشش مي كرد، ديگران را نيز به انجام آن توصيه مي فرمود.

به هر روي، برقراري عدالت در جامعه از امتيازات مهم تربيت نبوي به شمار آمده كه در تمام فعاليت هاي تربيتي ايشان نمايان است. اكنون نيز بايد اين ويژگي در نظام هاي تربيتي جوامع اسلامي مورد توجه كارشناسان و مجريان تعليم و تربيت قرار گيرد و در مسير تحقق آن، گام بردارند.

4. آخرت گرايي: از ديگر شاخص هاي نظام تربيتي نبي اكرم(صلي الله عليه وآله)«آخرت گرايي» است كه ناظر به خصيصه روحي و معنوي انسان و همواره مورد تأكيد آن حضرت و بزرگان دين بوده است. اين ويژگي در هيچ مكتبي جز مكتب اسلام وجود ندارد; زيرا تنها آييني كه بر تعادل ميان دنيا و آخرت اهتمام ميورزد، دين اسلام است. قرآن كريم در اين زمينه، خطاب به پيامبر مي فرمايد: (وَ ابْتَغِ فِيَما آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا) (قصص: 77) (و در آنچه خدا به تو داده، سراي آخرت را بخواه، و بهره ات را از دنيا فراموش نكن.) از منظر اسلام، بهره برداري درست از ماديات و امكانات دنيا هيچ گاه ممنوع نبوده است; مهم نحوه استفاده از ماديات است كه انگيزه و هدف افراد در كيفيت بهره گيري از آنها متفاوت مي باشد. همان گونه كه از آيه يادشده بر مي آيد، قرآن كريم بر آخرت گرايي توصيه نموده و در عين حال، بهرهوري از امكانات مادي را نيز جايز شمرده است. بر اين اساس، قرآن مي خواهد بين بهره گيري از ماديات و تلاش براي نيل به سعادت اخروي تعادل برقرار كند. هرگونه افراط و تفريط در اين زمينه، يعني چسبيدن به ماديات دنيا و يا دست كشيدن از آن، كه مورد تأكيد برخي مكتب هاي موجود در جهان است، به نظر اسلام و قرآن انحراف محسوب مي شود. اسلام هم رهبانيت و كنار گذاشتن دنيا، و هم دل بستن و فرو رفتن در ماديات را منع مي كند. از يك سو، مي فرمايد: «لا رهبانية في الاسلام»;25 (در دين اسلام، رهبانيت نيست.) و از سوي ديگر، «محبت دنيا را منشأ همه فسادها مي داند.»26

بنابراين، «آخرت گرايي» به معناي دست كشيدن از دنيا نيست، بلكه منظور از آن بهره گيري درست از امكانات دنياست كه نحوه استفاده از آن، زمينه ساز زندگي آخرت خواهد بود; چون زندگي دنيا از نظر اسلام، نه تنها تضادي با حيات اخروي ندارد، بلكه مقدّمه حيات اخروي است و بدون عبور از آن، رسيدن به آخرت غيرممكن. رسول خدا(صلي الله عليه وآله) هم مي فرمايد: «الدُّنيا مزرعةُ الاخِرة»27 (دنيا كشتزار جهان آخرت است.) هيچ كس نمي تواند در آخرت، محصول خوبي برداشت كند، مگر اينكه در دنيا بذر خوبي پاشيده باشد; چرا كه بر اساس فرهنگ اسلام، (كُلُّ نَفْس بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (مدثّر: 38) (هركس در گرو اعمال خود است.); بدين معنا كه كيفيت زندگي در جهانِ پس از مرگ، طبق اعمال دنيا رقم مي خورد; اگر انسان اهل ايمان و تقوا بود، نعمت هاي عظيم اخروي در انتظار اوست، و گرنه عذاب دردناك دوزخ.

از اين رو، برنامه هاي تربيتي بايد به نحوي تنظيم شوند كه متضمّن پرورش روحيه آخرت گرايي در انديشه ها، انگيزه ها و رفتارهاي متربّي باشند، تا جايي كه هستي متربّي و تمامي ابعاد وجودي او را در جهت زندگي آخرت پرورش داده، حهان پس از مرگ را محور همه امور وي قرار دهند. قرآن كريم دايم به رفتن از دنيا و مرگ انسان اشاره مي كند و در بسياري از موارد، مبدأ و معاد را در كنار هم بيان مي دارد: (إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّـا اِلَيْهِ رَاجِعونَ)(بقره: 156) (ما از خداييم و به سوي او باز مي گرديم.) نه تنها انسان، بلكه همه جهان ماهيت از اويي و به سوي اويي دارد و بازگشت همه به همان مبدأي است كه از او پديد آمده. بنابراين، آخرت گرايي همراه با استفاده صحيح از امكانات دنيايي، از ويژگي هاي نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)است.

علّامه طباطبائي درباره لزوم آخرت گرايي مي نويسد: «به ياد آر روزي را كه با مردم بر پروردگار خود وارد مي شوي و حقيقت امر را دريافته، مي فهمي كه فقط او مدبّر امور زندگي تو بوده و جز خداي تعالي كسي زندگي ات را اداره نمي كرده و هر چه را كه خيال مي كردي در تدبير امرت مؤثر بوده، چه اموالي كه وسيله زندگي خويش مي پنداشتي و چه اولادي كه يار و مددكارت تصور مي كردي و چه همسر و خويشاونداني كه پشت و پناه خود مي دانستي، هيچ كدام در تدبير زندگي تو اثر نداشته و پندار و خرافه اي بيش نبوده است. از اين رو، روز قيامت، روز كشف بطلان پندارهايي است كه در دنيا آدمي را به خود سرگرم مي كنند.»28 بايد بر اين باور بود كه معاد امري است ضروري و بازگشت انسان در روز قيامت، با تمام وجود است.29

5. تقرّب به خدا: واژه «قرب» به معناي نزديك بودن و نزديك شدن،30 به لحاظ زمان و مكان و نظير آن، در زبان هاي گوناگون كاربرد وسيع دارد. در اينجا، منظور از «تقرّب به خدا»، قرب معنوي به حق تعالي است، نه قرب مادي و جسمي; بدين معنا كه روح انسان به خدا نزديك مي شود، نه جسم او. آنچه مهم است اين است كه علم و اراده انسان در تحقق چنين قربي نقش اساسي دارد; زيرا تقرّبي كه از نظر قرآن مطلوب است و از شاخص هاي تربيت نبوي شمرده مي شود، قربي است كه محصول علم و آگاهي، شناخت و اراده انسان باشد. انسان بر اساس اراده و اختيار خود، تصميم مي گيرد و مسيري را بر مي گزيند كه يا او را به مقام قرب الي اللّه مي رساند و يا از خدا دور مي سازد.31 خداوند در همين زمينه مي فرمايد: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً)(انسان: 3); ما راه را به او (انسان) نشان داديم، خواه شاكر باشد (و پذيرا گردد) يا ناسپاس. بنابراين، عنصر «اختيار» در تعيين راه و رسم زندگي و رسيدن به هدف نهايي ـ يعني قرب به خدا ـ نقشي بسزا دارد.

اصولا كاري از منظر اسلام ارزشمند است كه با انگيزه قلبي انجام گيرد، نه با اجبار و اكراه. همچنين علم و آگاهي در ارزشمندي عمل و نيل به هدف نهايي دخيل است. قرب روحي به خدا، چيزي جز درك عميق ارتباط خود با خدا و رهايي از تيرگي و آلودگي نيست.32 بر اين اساس، هر قدر انسان اين رابطه را بيشتر درك كند و روحش را شفّافيت و جلا ببخشد و نيز با اراده و اختيار در اين ميدان قدم گذارد، به مقام بالاتري از قرب به خدا نايل مي گردد.

نظام تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) از اين ويژگي برخوردار است كه انسان را به خدا نزديك و از مظاهر ظلم و فساد دور مي سازد. انسان هاي تربيت يافته در مكتب پيامبر به اندازه اي از علم و ايمان عميق و اخلاص قوي برخوردار بودند كه جز به خدا و زندگي پس از مرگ فكر نمي كردند. آنان بر بالاترين مراتب تقوا و قرب به خدا نايل گشتند و در راه نشر معارف الهي، از هيچ ايثار و فداكاري دريغ نكردند. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) راه رسيدن به قرب خدا را به همگان نشان داده است و هركس مي تواند به مراتب بالاي آن دست پيدا كند. از منظر قرآن كريم، كه متن نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) است، عمده راه رسيدن به «قرب الي اللّه» عبادت و پرستش خدا و تسليم بودن در برابر دستورات اوست. قرآن به انسان مي فرمايد: بنده در تمام امورش، بايد تسليم خواست و رضاي خدا باشد; در تمام شئونش، بايد به مقتضاي مملوكيت و عبوديت خويش رفتار كند; در برابر پروردگارش تسليم محض باشد و به هر فرماني كه از ناحيه خداست عمل كند و اين معنا را با عمل به دين در جميع شئون زندگي اش عملي سازد; چون دين جز همان عبوديت در امور دنيا و آخرت، چيز ديگري نيست.33

مرحوم علّامه طباطبائي در باب تسليم مي فرمايد: كمال بنده مملوك آن است كه نسبت به صاحب و ربّش تسليم باشد و مادام كه زنده است، در برابر آنچه وي از او مي خواهد، سر تسليم فرود آورد و در اعمال اختياريه خود، چيزي كه مايه كراهت و نارضايتي اوست از خود نشان ندهد و تا آنجا كه مي تواند و در اختيار اوست، خود را چنان كند كه براي قرب مولايش صالح و براي مواهب بزرگ او لايق باشد، چنان كه حضرت ابراهيم34 و يوسف(عليهما السلام)35 از خدا درخواست كردند كه آنها را در دنيا تسليم در برابر خود قرار دهد و در آخرت به صالحان ملحق سازد.36

تربيت نبوي، كه مبتني بر وحي الهي است، سعي دارد افرادي را پرورش دهد كه اعمالشان در نهايت، به قرب خداي سبحان منتهي گردد. راه تقرّب به خدا منحصر به عبادت نيست، بلكه راه هاي جزئي ديگري نيز وجود دارند كه يا به عبادت منتهي مي شوند و يا همسو با روش عبادي، انسان را به خدا نزديك مي كنند.37 انفاق در راه خدا، خدمت به مردم، دست گيري از مستضعفان و مانند آن شيوه هايي هستند كه آدمي را به كمال مي رسانند كه همان تقرّب به خداست. بنابراين، قرب الي اللّه به عنوان شاخص ترين امتياز در مكتب تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)مطرح بوده است و انسان در اثر تعاليم نبوي، مي تواند آن را در خود و ديگران ايجاد و تثبيت نمايد. از اين رو، مربّي مسلمان بايد با استفاده از اصول و روش هاي مناسب تعليم و تربيت، زمينه رشد و بالندگي و تكامل روحي و معنوي هر چه بهتر و بيشتر متربّي را فراهم نموده، او را به سوي آفريدگار جهان سوق دهد و به مقام قرب الهي برساند.

ب. شاخص هاي عملي

همان گونه كه نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) به لحاظ نظري داراي شاخص هاي ممتاز و مشخص است، از لحاظ عملي نيز ويژگي هاي مخصوص به خود را دارد. منظور از اين نوع شاخص ها در نظام تربيت نبوي، امتيازاتي است كه در مقام اجرا، به كار مي رود و روند تربيت را به سامان مي رساند، تأثير فعاليت هاي تربيتي را بر شخصيت متربّي آسان و در او ايجاد انگيزه مي كند تا با ميل و رغبت، به دستورالعمل هاي مربّي عمل نمايد. اين گونه شاخص ها در نظام تربيتي رسول اعظم(صلي الله عليه وآله) فراوان است و بررسي همه آنها فرصت ديگري مي طلبد. از اين رو، به شاخص هايي كه به نظر مهم مي رسد، اشاره مي شود:

1. ايجاد فضاي مناسب تربيتي: يكي از شاخص هاي مهم در نظام تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، ايجاد فضاي مناسب براي اجراي فرايند تربيت است كه پيش از هر چيز بايد بدان توجه شود. منظور از «فضاي مناسب تربيتي» اين است كه محيطي كه متربّي در آن قرار مي گيرد، اعم از خانه، مدرسه و جامعه، به گونه اي بايد باشد كه متربّي از هر جهت در آن احساس امنيت و آرامش كند. افزون بر اين، نوعي هماهنگي روحي و عاطفي نيز بر فضاي تربيتي حاكم بوده و متربّي را به پذيرش مطالب ارائه شده از ناحيه آموزگار و مربّي ترغيب نمايد. ايجاد چنين فضايي به تحقق اهداف تعليم و تربيت كمك مي كند. براي نمونه، اگر محيط خانه را در نظر بگيريم، شرايط حاكم بر فضاي خانه، بايد به نحوي باشد كه زمينه عمل به دستورات ديني مهيّا و هريك از اعضاي خانواده نسبت به انجام وظايف ديني خود، احساس مسئوليت كند و با گرايش قلبي به آن عمل نمايد; چون محيط خانه به منزله يك آموزشگاه ديني و مكان مناسبي براي تمرين عبادت و كارهاي نيك است و اگر شور و نشاط عبادي و مذهبي بر آن محيط غالب گردد، بچه هاي كوچكي كه متربّيان آن فضا هستند، نيز به اعمال نيك گرايش پيدا مي كنند. اگر چنين بود، يقيناً آن فضاي مناسب تربيتي بر روحيه كودكان اثر مي گذارد و آنان ياد مي گيرند كه چگونه نماز بخوانند و قرائت قرآن و دعا و مناجات نمايند.

در سيره تربيتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) نيز اين ويژگي وجود داشت كه به اصلاح محيط خانه و جامعه بيش از همه اهميت مي دادند. عملكرد ايشان در مكّه و مدينه نشان دهنده اين ويژگي است. هرچند پيامبر در مكّه موفق به ايجاد فضاي سالم تربيتي ـ در سطح كلان ـ نشدند و نتوانستند حكومت مورد نظرشان را تشكيل دهند، ولي در همان سرزمين، محيط كوچكي آرام و مستعد تعليمات ديني براي پرورش انسان فراهم آوردند; محيطي كاملا ديني و معنوي كه مربّي آن شخص رسول خدا(صلي الله عليه وآله) و مؤمنه اي مانند خديجه كبرا(عليها السلام) و متربّي در آن فضاي معنوي كودكي ممتاز و بي نظير و مولود خانه خدا، علي بن ابي طالب(عليه السلام)بود. حضرت علي(عليه السلام) در وصف خانه پيامبر مي فرمايد: «و لم يجتَمِع بَيتٌ واحِدٌ يومَئِذ في الاسلام غَيرَ رسولِ اللّه(صلي الله عليه وآله) و خديجة و أنا ثالثُهُما، أري نورَ الوحي و أشُمُّ ريحَ النُّبُوَّة»38 (در روزهاي آغازين بعثت، اسلام در هيچ خانه اي راه نيافته بود، جز خانه رسول اللّه(صلي الله عليه وآله) كه خديجه هم در آن بود و من سومين آنان بودم. من (در آن خانه) نور وحي و رسالت را مي ديدم و بوي نبوّت را استشمام مي كردم.) طبيعي است كه پرورش يافته چنين خانه اي بايد شخصيتي همچون علي بن ابي طالب(عليه السلام) باشد كه خداوند او را «نفس» رسول اللّه(صلي الله عليه وآله) خوانده است.39

هنگامي كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در مكّه توفيق نيافت فضاي شهر را به فضاي معنوي و تربيتي تبديل كند و اذيت و آزار مشركان مكّه هم هر روز بيشتر مي شد، تصميم گرفت سرزمين مكّه را ترك گويد و به مدينه مهاجرت كند. اما او با وجود مخالفت هاي منافقان و يهوديان در مدينه، موفق شد محيط وسيع شهر مدينه را تغيير دهد و روحيه اخوّت و برادري را در آن سرزمين حاكم سازد. در محيط مدينه، بسياري از برنامه هاي حكومت اسلامي عملي شد و بسياري از اهداف عالي نظام ديني به مرحله اجرا درآمد.

پس از رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، حضرت علي(عليه السلام) راه ايشان را ادامه داد و در ايجاد فضاي مناسب تعليم و تربيت تلاش بسيار كرد. اين مطلب از نامه معروف آن حضرت به امام حسن مجتبي(عليه السلام)، كه به «منشور تربيتي» شهرت يافته است، به خوبي برمي آيد. امام پيش از ارائه دستورات تربيتي به ايشان مي فرمايد: «وجدتُكَ بعضي، بل وجدتك كلّي، حتي كانّ شيئاً لو اصابك اصابني و كانّ الموت لو اتاك اتاني فعناني من امرك ما يعنني من امر نفسي فكتبتُ اليكَ كتابي مستظهراً به إن انا بقيتُ لك او فنيتُ»40 (من تو را پاره اي از خود، بلكه همه وجود خود يافتم، تا آنجا كه اگر چيزي به تو رسد گويي به من رسيده است و اگر مرگ سراغ تو آيد گويي به سراغ من آمده است، و درباره امور زندگي تو همان اهتمام را دارم كه به امور حيات نفس خويشتن دارم. پس اين نامه را براي اين نوشتم كه زندگي سعادتمندانه ات تأمين شود، چه من بمانم چه نمانم.) حضرت پس از ايجاد فضاي مناسب و جذب دل متربّي، دستورات تربيتي فراواني به فرزندشان ارائه داده و از او خواسته اند كه به آنها عمل نمايد. البته روشن است كه مخاطب سخنان امام همه جوانان و متربّيان جوان هستند كه بايد به منشور تربيتي آن حضرت توجه كنند و به دستورالعمل هاي سودمند آن بزرگوار عمل نمايند. به هرحال، ايجاد فضاي مساعد تربيتي از شاخص هاي مهم در نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) است و بايد مورد توجه اوليا و مربّيان نسل جوان قرار گيرد.

2. تربيت حضوري و چهره به چهره: يكي از شاخص هاي نظام تربيتي پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)، كه در تربيت انسان تأثير بسزا دارد، تربيت حضوري متربّيان است. پيامبر خود به سراغ متربّيان مي رفتند و آنان را به اسلام دعوت مي كرد و معارف دين را به آنها ارائه مي دادند. دستور خداوند به پيامبر درباره دعوت اقوام و خويشاوندان و حضور آنها در خانه شان، اين مطلب را تأييد مي كند. خداوند مي فرمايد: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)(شعراء: 214) (خويشاوندان نزديكت را انذار كن.) دعوت حضرت حضوري و چهره به چهره بود و تك تك آنان را به دين اسلام خواندند و برنامه خويش را اعلام كردند و از آنان خواستند كه دعوت او را بپذيرند و به اسلام ايمان آورند. تربيت حضوري، كه ممكن است انفرادي باشد يا جمعي، از اين ويژگي برخوردار است كه مربّي مستقيماً با فردي موردنظر وارد گفتوگو مي شود و پس از مذاكره و تبيين اهداف و برنامه هاي خود، او را به پذيرش دعوت مي كند. پيامبر در سال هاي نخست بعثت، در مكّه نيز اين روش را به كار گرفتند و بسياري از افراد را بدين گونه تربيت كردند. شايد بتوان گفت: دعوت حضوري اگر انفرادي باشد، تأثيرش چند برابر خواهد شد.

اگر بخواهيم نمونه اي از تربيت چهره به چهره و انفرادي پيامبر را ذكر كنيم، بهترين نمونه داستان زيدبن حارثه است كه حضرت او را از برده فروشان خريدند و در راه خدا آزاد كردند. اما او پس از آزادي، پيامبر را رها نكرد و همواره در خدمت آن حضرت بود تا اينكه پيامبر مبعوث به رسالت شد و اسلام را به او عرضه كرد. وي بلافاصله ايمان آورد و اسلام را به عنوان دين حق پذيرا گرديد. امام حسين(عليه السلام) هم از اين روش استفاده كردند و در يكي از منازل ميان مدينه و كوفه، حضوراً با ظهيربن قين ملاقات كردند و به صورت انفرادي از وي دعوت به همكاري نمودند. امام(عليه السلام) با سخنان معجزه آساي خود چنان انقلابي در ظهير ايجاد كردند كه او فوراً خيمه خود را كنار خيام امام حسين(عليه السلام)نصب كرد و گفت: من حسيني شده ام.41

آنچه از سيره رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به دست مي آيد اين است كه از ميان اقشار گوناگون مردم جزيرة العرب، جوانان بيش از ديگران به دعوت هاي حضوري و انفرادي رسول خدا(صلي الله عليه وآله) پاسخ مثبت دادند و به خدا و پيامبر ايمان آوردند; چرا كه به فرموده اميرالمؤمنين علي(عليه السلام)، «قلب جوان همانند زميني آماده كِشت، مستعد پذيرش هرگونه بذري است و آنچه بر او عرضه شود مي پذيرد.»42 دليل بر اين امر، ايمان آوردن تعداد قابل توجهي از جوانان مكّه است كه بر خلاف ميل بزرگان قريش و موالي شان، به دين اسلام گرويدند و برنامه هاي آن را با جان و دل پذيرفتند. حضرت خديجه(عليها السلام)، همسر رسول خدا(صلي الله عليه وآله)نخستين زني بود كه دعوت پيامبر را پذيرفت و به آن حضرت ايمان آورد. معلوم است كه پس از بعثت و نزول وحي بر آن حضرت، ايشان به صورت انفرادي اسلام را به حضرت خديجه(عليها السلام) عرضه داشت و ايشان هم با جان و دل قبول كرد.43 زيدبن حارثه، فرزندخوانده پيامبر نيز در خانه آن حضرت مسلمان شد و اسلام را به عنوان آيين زندگي خويش پذيرفت.44 اگر داستان اسلام آوردن هر يك از ياران پيامبر را مورد مطالعه قرار دهيم به اين نتيجه رهنمون خواهيم شد كه دعوت پيامبر از آنان به صورت انفرادي و چهره به چهره بوده است.

اهميت تربيت انفرادي و چهره به چهره در اين است كه مربّي در محيط خلوت و دو نفري با متربّي سخن مي گويد و حقيقتاً وارد فضاي دروني او شده، شخصيت وي را تحت تأثير قرار مي دهد. سخنان و رفتار و حركات مربّي، بخصوص اگر داعي به حق باشد و دلايل روشني براي ادعايش ارائه دهد، در جسم و جان متربّي اثر عميق مي گذارد و او را منقلب و متحول مي سازد. از اين رو، استفاده از اين شيوه در تعليم و تربيت امروزي نيز سفارش مي شود و مربّيان افزون بر فعاليت هاي عمومي و اجتماعي، كه مسلّماً آثار خوبي خواهد داشت، به صورت انفرادي نيز در اين مسير گام برمي دارند، به ويژه در ميان جوانان، بايد از اين روش بيشتر بهره برد; چون تأثير بيشتري در ميان آنان دارد; چرا كه نسل جوان امروز در محاصره انبوه اطلاعات و تراكم عوامل مزاحم در رشد و تعالي روحي و معنوي خود هستند كه اگر در خلوت با آنها گفتوگو شود، بسياري از ناگفته هاي دروني خود را ابراز مي كنند و براي رهايي از آنها مدد مي جويند. مربّي با استفاده از تجارب گذشته، مي تواند از طريق گفتوگوي مستقيم، به حل مشكلات ديني و تربيتي آنها بپردازند و زمينه نجات آنها را از بدبختي دنيا و آخرت فراهم سازد. امروزه كاربرد تبليغ و دعوت چهره به چهره براي همگان روشن گشته و برخي از مؤسسات بين المللي استفاده از اين روش را شيوه كار خود قرار داده و افراد متعددي را از اين طريق، جذب خود مي كنند.

3. تلفيق علم و عمل: يكي ديگر از شاخص هاي مؤثر در تعليم و تربيت نبوي هماهنگ بودن علم و عمل مربّي است; يعني آنچه مربّي مي گويد و انجام آن را از متربّي مي خواهد، پيش از هر چيز، خود بايد عامل به آن دستور باشد. قرآن كريم هم بر مطابقت علم و عمل تأكيد فراوان دارد و بر اين اساس، هر جا سخن از ايمان و اعتقاد قلبي است، در كنارش، عمل صالح را مطرح مي كند. در اين باره آيات زيادي وجود دارند: (مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ و عَمِلَ صَالِحاً فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ)(مائده: 69) (كساني كه به خدا و روز قيامت ايمان بياورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسي بر آنهاست و نه غمگين خواهند بود.) در جاي ديگر مي فرمايد: (مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَر أَوْ أُنثَي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً)(نحل: 97) (هر كس كار شايسته اي انجام دهد، خواه مرد باشد يا زن، در حالي كه مؤمن است او را به حيات پاك زنده مي داريم.) از اين قبيل آيات در قرآن كريم فراوان است و از مجموع آنها، برمي آيد كه علم و ايمانِ تنها كفايت نمي كند، بلكه ايمان همراه با عمل صالح كارساز و نجات بخش است.

اساساً يكي از ويژگي هاي تربيتي انبيا(عليهم السلام) تربيت از راه عمل بوده و براي تربيت ديني مردم، از آن استفاده مي كرده اند; يعني پيش از آنكه به مردم دستوري بدهند، خود به آن عمل مي نمودند و براي مردم الگو قرار مي گرفتند; چرا كه بيشتر مردم از رفتار ظاهري ديگران تقليد مي كنند و يا پس از مشاهده رفتار مربّيان، دست كم زمينه تربيت كلامي برايشان فراهم مي شود. بر اين اساس، حضرت ابراهيم(عليه السلام) براي هدايت بت پرستان، از شيوه عملي استفاده نمود و به جاي موعظه و نصيحت، با شكستن بت ها به آنان نشان داد كه معبودهايي بي روح نفع و ضرري به حالشان ندارند. وقتي بت پرستان او را مورد بازپرسي و تهديد قرار دادند، براي او زمينه تربيت كلامي فراهم شد و با بيان قوي و استدلال منطقي، به سؤالات آنها پاسخ داد و وجدان خفته آنان را بيدار ساخت. در اثر گفتار منطقي و بيان شيواي ابراهيم خليل(عليه السلام)، فطرت توحيدي بسياري از بت پرستان از پشت پرده هاي جهل و تعصّب ظاهر گشت و گروهي از آنها به دين توحيدي ايمان آوردند.45

پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله) نيز در موارد متعددي، مانند تعليم نماز و حج، از اين شيوه استفاده مي كردند و مي فرمودند: «صَلّوُا كما رَاَيتمُوني اُصلّي»46 (نماز بگزاريد آن گونه كه من نماز مي گزارم.) درباره تلفيق علم و عمل و اهميت دادن به عمل، روايات متعددي از معصومان(عليهم السلام)رسيده است; از جمله در اين باره امام صادق(عليه السلام) فرمودند: «مردم را با اعمال خود به خوبي ها دعوت نماييد و تنها به زبان اكتفا نكنيد.»47 يعني: آنچه را با زبان خوب يا بد مي دانيد در عمل هم همان گونه رفتار نماييد. گذشته از گفتار، سيره معصومان(عليهم السلام) نيز نشان مي دهد كه آنچه را آنان از ديگران مي خواستند پيش از همه، خود بدان عمل مي كردند.

براي نمونه، حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام) ضمن هدايت فرزندان به انجام فرايض ديني، خود ارزش واقعي آن را عملا به آنان نشان مي دادند. در همين زمينه، از امام حسن مجتبي(عليه السلام)نقل شده است: در يكي از شب هاي جمعه، ديدم مادرم، زهرا(عليها السلام)، تا صبح نماز خواند و براي تك تك همسايه ها دعا كرد، ولي براي خود و اهل خانه دعايي نكرد. پرسيدم: چرا اين همه براي ديگران دعا كردي و براي خودت دعا نكردي؟ فرمود: «يا بني، الجارُ ثُمَّ الدّارُ»48(فرزندم، اول همسايه، بعد اهل خانه.) از اين روايت، استفاده مي شود كه شيوه حضرت زهرا(عليها السلام)در تربيت فرزند، تلفيق ميان علم و عمل است و فرزندان ايشان نيز با الهام از رفتار مادر، چنان تربيت يافتند كه هر كدام به عنوان يك مربّي بزرگ، مسلمانان را هدايت كردند و اگر آنها نبودند امروز چيزي به نام «اسلام» وجود نداشت.

از آنچه گفته شد، لزوم تلفيق علم و عمل و مطابقت رفتار با گفتار مربّي در تمام عرصه هاي تعليم و تربيت روشن مي شود و لازم است كه اين روش در اجراي تمام فرايند آموزش و پرورش رعايت گردد; زيرا تربيت از راه عمل، روش انبيا و شخص پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) و پس از ايشان شيوه امامان معصوم(عليهم السلام) بوده و در تربيت و پرورش انسان نقش بسزا داشته است. اينك وظيفه معلمان و مربّيان مسلمان است كه از روش پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)در تعليم و تربيت استفاده كنند و نسل جوان را به سوي حق و حقيقت هدايت نمايند. تربيت از راه عمل به خاطر اينكه متربّي، رفتار مربّي را مشاهده مي نمايد، بيشتر كارساز است و او را تحت تأثير قرار مي دهد. در نتيجه، او خود را با آن منطبق مي سازد.

4. رفق و مدارا با متربّي: شايد بتوان گفت: از مهم ترين شاخص هاي نظام تربيت نبوي، تربيت به شيوه مدارا و عفو و گذشت است. عفو و گذشت و لطف و مدارا در برخورد با ديگران، اساساً يك روش قرآني است كه ريشه در وحي آسماني دارد. خداوند خود را با اوصافي همچون رحمان، رحيم، غفور و امثال آن معرفي مي كند كه نشان دهنده مفهوم گذشت و بخشش و مدارا با بندگان است. درباره فراريان جنگ «احد»، كه جبهه را رها كردند و گناه بزرگي مرتكب شدند، خداوند مي فرمايد: (وَ لَقَدْ عَفَا اللّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (آل عمران: 155) (و خداوند آنها را بخشيد. خداوند بسيار آمرزنده و بردبار است.) همچنان كه خداوند با فرد گناه كار با رحمت و مدارا برخورد مي كند و در صورت ندامت و پشيماني، او را مي بخشد، به پيامبرش نيز دستور داده است كه با دوستان و حتي دشمنان با مهر و محبت و لطف و مدارا برخورد كند.

خداوند به پيامبرش فرمان دعوت از بستگان و نزديكان را داد و فرمود: (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)(شعراء: 214) (خويشاوندان نزديكت را انذار كن.) سپس بلافاصله، دستور داد كه با مؤمنان رفتار مهربانانه داشته باش و با ايشان با لطف و مدارا برخورد نما: (وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)(شعراء: 215) (بال و پرت را براي كساني كه از تو پيروي مي كنند بگستر.) يعني: مؤمناني را كه به تو ايمان مي آورند گرد خود جمع كن و مثل مرغ، پر و بال رأفت و رحمتت را بر آنها بگستران و آنان را زير بال خود بگير و به تربيتشان بپرداز.49

تبيين تربيتي روش مدارا اين است كه فضل و رحمت و بردباري مربّي مانع آن است كه به محض ارتكاب اولين خطاي متربّي، او را مورد موأخذه و مجازات قرار دهد، بلكه به موجب فضل و كرامت، بايد او را ببخشد. پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) كه به تصريح قرآن (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (انبياء: 107) است، بيش از همه در سيره خود، داراي عفو و بخشش بودند.

سيره رسول خدا(صلي الله عليه وآله) كمال لطف و مداراي آن حضرت را نشان مي دهد و اين مطلب را تأييد مي كند كه ايشان در حوادث دوران بعثت و به ويژه جنگ هايي كه با مشركان مكّه و يهوديان اطراف مدينه داشتند، حتي با سرسخت ترين دشمنانشان مانند ابوسفيان، چقدر با عفو و گذشت رفتار كردند! در فتح مكّه، زماني كه مشركان شكست خوردند و سربازان مسلمانان وارد شهر گرديدند، برخي از فرماندهان لشكر با توجه به سابقه سوء و رفتار بدي كه از مشركان در خاطر داشتند، به اذيت و آزار آنان اقدام كردند و مي گفتند: امروز روز انتقام گرفتن است. مردم مكّه از وحشت و هراس، خواب به چشم نداشتند و هر لحظه منتظر پيامدهاي بدي همچون قتل و كشتار بودند. اما بر خلاف انتظار، پيامبر به مردم مكّه اعلان عفو كردند و حتي خانه ابوسفيان را، كه بزرگ مشركان بود، محل امن قرار دادند و هر كه بدانجا مي رفت، در امنيت بود.50

مردم قريش پس از فتح مكّه، بيشتر تحت تأثير رفتار پيامبر قرار گرفتند و بناي همكاري با ايشان را گذاردند و به دين اسلام گرايش پيدا كردند. خداوند هم اين صفت پيامبر را مي ستايد و در چند جاي قرآن، از آن به عظمت و بزرگي ياد مي كند. در زمينه موفقيت آن حضرت مي فرمايد: (فَبَِما رَحْمَة مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)(آل عمران: (به بركت رحمت الهي در برابر آنان نرم و مهربان شدي و اگر خشن و سنگ دل بودي از اطرافت پراكنده مي شدند. پس آنها را ببخش و برايشان آمرزش بخواه.) در اين آيه، ضمن تمجيد از رفتار كريمانه پيامبر، مجدّداً به عفو و گذشت سفارش مي كند تا اين روش ادامه داشته باشد.

از سوي ديگر به مردم خطاب مي كند: (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ)(توبه: 128) ( به يقين، پيامبري از خودتان به سوي شما آمد كه رنج هاي شما بر او سخت است و بر هدايت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است.)

بر اين اساس، رفق و مدارا با متربّي از شاخص هاي مؤثر در تعليم و تربيت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) است كه آن حضرت نه تنها در حوزه آموزش و پرورش، بلكه در تمام صحنه هاي زندگي و در برخورد با مردم، شيوه نرم و ملايمت و عفو و گذشت را پيموده كه قرآن كريم از آن به «خلق عظيم» ياد مي كند: (وَ إِنَّكَ لَعَلي خُلُق عَظِيم) (قلم: 4) (مسلّماً تو داراي اخلاق بزرگ و كريمانه اي هستي.)

اگر معلّمان و مربّيان، اعم از پدر و مادر و آموزگار و پرستار، از اين روش پيامبر پيروي نموده، رفتاري بر معيار عفو و مدارا با مخاطبان خود داشته باشند، نفوذ عميقي بر آنان خواهند داشت و به زودي، در رفتار آنها تغييرات مثبت پديد خواهد آمد.

5. مهر و محبت با متربّي: انسان ذاتاً به محبت گرايش دارد و علاقه مند است كه مورد توجه و مهرورزي ديگران قرار گيرد; چون محبت به عنوان يك نياز اصيل روحي، در نهاد انسان نهفته است و توجه به آن نياز، از سوي همنوعان، به زندگي وي حلاوت خاصي مي بخشد. از اين روست كه قرآن كريم و احاديث اسلامي توجه ويژه اي به اين نياز روحي انسان داشته و راه هاي تقويت آن را به خوبي بيان كرده اند. آنچه از نظر اسلام مهم است دست يابي به مراتب بالاي محبت است كه جنبه الهي دارد و موجب تكامل معنوي انسان مي شود.51 خداوند خطاب به حضرت موسي(عليه السلام)مي فرمايد: (أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَي عَيْنِي)(طه: 39) (من محبتي از خودم بر تو افكندم تا در برابر ديدگان من ساخته شوي.) اصل رفتار محبت آميز با متربّي از اين آيه شريفه به دست مي آيد كه بايد به وي محبت ورزيد و همان گونه كه مي خواهد، او را تربيت كرد.

مهر و محبت به عنوان روش تربيتي در مكتب انبيا معمول بوده و همه پيامبران آن را به كار بسته اند; زيرا محبت، طبع سركش آدمي را رام و قلب او را آماده پذيرش حقيقت ساخته، زمينه تربيت وي را هر چه بهتر و بيشتر فراهم مي سازد. هنگامي كه حضرت نوح(عليه السلام) ديد فرزندش غرق مي شود، از راه محبت خواست او را نجات دهد و به سوار شدن كشتي دعوت كرد: (يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ) (هود: 42) (پسرم! همراه ما سوار شو و با كافران مباش.) خطاب با كلمه «بني» بار عاطفي دارد و اين نكته را بيان مي دارد كه حضرت نوح(عليه السلام) خواست مهر و محبت قلبي فرزندش را تحريك و شايد بدين طريق، وي را هدايت كند. اما فرزند وي در اثر همراهي با بدان، قابل تربيت نبود و بدين روي خداوند در جواب حضرت نوح(عليه السلام) فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ)(هود: 46) (او از اهل تو نيست.)

قرآن ضمن تبيين ويژگي هاي رفتاري پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)و يارانش، عطوفت و مهرباني را از ويژگي هاي بارز آنان برمي شمارد: (مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ) (فتح: 29) (محمد فرستاده خداست، و كساني كه با اويند در برابر كفّار سخت و شديد، و در ميان خود مهربانند.) ترديدي وجود ندارد كه اين صفت مهر و محبت را اصحاب پيامبر از آن حضرت آموخته، در رفتار با يكديگر به اجرا مي گذارند; زيرا رسول خدا(صلي الله عليه وآله)مظهر مهر و رحمت الهي بود و با شرح صدري فوق العاده با مردم برخورد مي كرد. از اينجاست كه خداوند در باب رسالت آن بزرگوار مي فرمايد: (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (انبياء: 107) (ما تو را جز رحمتي براي جهانيان نفرستاديم.) در جاي ديگر، خطاب به مؤمنان مي فرمايد: (لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.)(توبه: 128)

سيره و رفتار پيامبر و برخورد آن حضرت با ديگران، حتي رفتارش با دشمنان اسلام، مهر و محبت ايشان را نسبت به نوع بشر به روشني نشان مي دهد. بخصوص در باب تعليم و تربيت، استفاده از روش محبتورزي را به متعلّمان و متربّيان توصيه مي كند. درباره رفتار آموزگار با متعلّمان مي فرمايد: «علِّموا و لا تُعَنِّفُو فانَّ المعلّم خيرٌ من المُعنِّف»;52 (آموزش دهيد و در امر آموزش سختگير نباشيد; زيرا معلم بهتر از انسان سختگير است.) همچنين درباره ملايمت و نرمي با شاگردان فرمود: «ليّنوا لِمن تُعلِّمُون و لِمن تتعلَّمُون منه»53 (نسبت به كسي كه به وي علم مي آموزيد و يا از او علم فرامي گيريد، نرم و ملايم باشيد.) بر اين اساس، مهرورزي نسبت به فراگيران از روش هاي تعليماتي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)است و بايد در اجراي فرايند تعليم و تربيت در جوامع اسلامي مورد توجه دست اندركاران و مجريان آموزش و پرورش قرار گيرد.

حاصل سخن

از مجموع آنچه در اين نوشتار ذكر شد، تصويري ـ اگرچه اجمالي ـ از نظام تربيتي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله) ارائه گرديد و روشن شد كه تربيت نبوي چه شاخصه هايي دارد و از نظر علم و عمل، بر كدام ويژگي ها تأكيد ميورزد. شاخصه هايي كه در نظام تربيتي پيامبر وجود دارند، اغلب مبتني بر فطرت و سرشت ذاتي انسان هستند كه اين امر جاودانه بودن تربيت نبوي را بيمه مي كند; زيرا مادام كه انساني در عالم هست، اجراي تربيت نبوي براي شكوفاسازي فطرت وي ضروري مي نمايد، بر اين اساس، نظام تربيت نبوي در هر زمان و مكان، قابل اجراست و ضرورت مراجعه به آن، نياز ديروز و امروز بشر و آينده نيز است. حقيقتاً راهي براي برون رفت از معضلات فرهنگي و اجتماعي موجود در جهان امروز به نظر نمي رسد، جز بازگشت به آن تعاليم وحياني رسول خدا(صلي الله عليه وآله) كه ضامن سعادت دنيا و آخرت انسان است.

از ديگر ويژگي هاي تربيت نبوي، تأكيد آن بر رشد فراگير و همه جانبه انسان است و مي خواهد ميان دنيا و آخرت، ماده و معنا و علم و عمل توافق حاصل كند و يك نوع اعتدال ميان آنها به وجود آورد. همان گونه كه اسلام بر رشد جسمي انسان اهتمام ميورزد و براي پرورش آن دستورالعمل مي دهد، براي رشد روحي و معنوي وي نيز اهميت قايل است; چرا كه از نظر اسلام، جسم به منزله مركب است براي روح و روح در قالب همين عنصر مادي بدن، رشد و تعالي پيدا مي كند. اگر بدن نباشد، روحي نخواهد بود. به گفته روان شناسان: «عقل سالم در بدن سالم است.»54 يعني: اگر تن انسان سالم بود، روح و عقل او نيز سالم است، وگرنه از بيمار جسمي، رشد عقلي و روحي چنداني انتظار نمي رود.

علّامه طباطبائي مي فرمايد: «ترقّي و تكامل مادي و معنوي بشر مانند دو بال مرغ است براي پرواز انسان، و اگر يكي از آن دو نباشد، نمي تواند به سعادت برسد. اسلام هر دو زمينه را تأييد فرموده و راه بهره گيري از آن را باز گذاشته است.55 خداوند مي فرمايد: (وَ ابْتَغِ فِيَما آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا.) (قصص: 77) انسان بايد به گونه اي در دنيا زندگي كند كه ضمن بهره مندي از نعمت هاي دنيايي، عالم آخرت را نيز از ياد نبرد و زمينه خوش بختي حيات پس از مرگ را نيز فراهم آورد. از اينجاست كه تعاليم اسلام به تربيت جسمي و روحي انسان مي پردازد و به تمام جنبه هاي او توجه دارد.

پى نوشت ها

1ـ آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربى ـ فارسى، تهران، نشر نى، 1381، واژه «نظام»، ص 699.

2ـ على اكبر شعارى نژاد، فرهنگ علوم رفتارى، چ دوم، تهران، اميركبير، 1375، ص 410.

3ـ ر.ك. شهاب الدين مشايخى، «اصول تربيت از ديدگاه اسلام»، فصل نامه حوزه و دانشگاه، ش 32 (1381)، سال هشتم، ص 52.

4ـ ر.ك. على شريعتمدارى، اصول تعليم و تربيت، چ هشتم، تهران، دانشگاه تهران، 1372، ص 95 ـ110.

5ـ عليرضا اعرافى و ديگران، اهداف تربيت از ديدگاه اسلام، تهران، سمت، 1376، ص 30ـ32.

6ـ احمد احمدى، اصول و روش هاى تربيت در اسلام، چ دوم، اصفهان، جهاد دانشگاهى، 1368، ص 147ـ149.

7ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، قم، انتشارات اسلامى، ج 7، ص 267.

8ـ همو، ظهور شيعه، تهران، فقيه، ص 65.

9ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 16 / احمدبن حسين بيهقى، سنن بيهقى، بيروت، دارالمعرفه، ج 6، ص 202.

10ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 20، ص 198.

11ـ همو، خلاصه تعاليم اسلام، به كوشش داود الهامى، تهران، كعبه، 1362، ص 101.

12ـ نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 1، فراز 35.

13ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 2، ص 227.

14ـ همو، معنويت تشيع، قم، تشيّع، ص 14.

15ـ همان، ص 72.

16ـ نهج البلاغه، خ 1.

17ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، خلاصه تعاليم اسلام، ص 195.

18ـ همو، الميزان، ج 3، ص 179.

19ـ همان، ج 3، ص 189.

20ـ همان، ج 2، ص 154.

21ـ محمّدبن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر للطباعة و النشر، 1376 ق / 1957 م، ج 1، ص 202.

22ـ ملّااحمد نراقى، معراج السعاده، چ هشتم، قم، هجرت، 1381، ص 52.

23ـ مرتضى مطهّرى، مجموعه آثار، تهران، صدرا، 1380، ج 1، ص 80.

24ـ نهج البلاغه، ح 437.

25ـ محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمه، چ سوم، قم، دارالحديث، 1416، ص 1122، ش 1552.

26ـ امام صادق(عليه السلام): «رأس كل خطيئة حب الدنيا» (محمّد محمّدى رى شهرى، منتخب ميزان الحكمة، قم، دارالحديث، 1422، ص 188.

27ـ همان، واژه «دنيا»، ص 187.

28ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 7، ص 396.

29ـ همو، حيات پس از مرگ،قم، انتشارات اسلامى،1371،ص56.

30ـ آذرتاش آذرنوش، پيشين، واژه «قرب»، ص 535.

31ـ محمّدتقى مصباح، نقد و بررسى مكاتب اخلاقى، نگارش احمدحسين شريفى، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى (ره)، 1384، ص 348.

32ـ همان، ص 348ـ349.

33ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 1، ص 452.

34ـ (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ)(بقره: 128); پروردگارا! ما را تسليم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امّتى كه تسليم فرمانت باشند، به وجود آور. (وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) (شعراء: 83) و مرا به صالحان ملحق كن.

35ـ (تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ) (يوسف: 101) مرا مسلمان بميران و مرا به صالحان ملحق نما.

36ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 11، ص 341.

37ـ محمّدتقى مصباح، پيشين، ص 351.

38ـ نهج البلاغه، خ 192.

39ـ (وَ أَنفُسَنَا و أَنفُسَكُمْ) (آل عمران: 61); نفس ما و نفس شما.

40ـ نهج البلاغه، نامه 31.

41ـ ميرزا محمّدتقى سپهر، ناسخ التواريخ، تهران، كتابچى، 1379، ج 1ـ2، ص 141ـ142.

42ـ «إنّما قلبُ الحدثِ كالارضِ الخالية ما اُلقى فيه من شىء قبلته.» (نهج البلاغه، نامه 31)

43ـ ابن هشام، سيرة النبوية، ترجمه هاشم رسولى محلّاتى، تهران، كتابخانه اسلاميه، 1366، ص 157.

44ـ همان، ص 162.

45ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 14، ص 422ـ426 / ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ج 13، ص 435ـ442.

46ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، داراحياء التراث العربى، ج 85، ص 279.

47ـ عن ابى عبداللّه(عليه السلام): «كونُوا دُعاةَ النّاسِ باعَمالِكم و لاَ تكَونوَا دعاةً بِاَلسِنَتِكم.» (همان، ج 5، ص 198.)

48ـ همان، ج 43، ص 81ـ82.

49ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 15، ص 467.

50ـ شيخ عباس قمى، منتهى الامال، قم، هاتف، 1381، ص 110ـ112.

51ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 1، ص 618.

52 و 53ـ شهيد ثانى، منية المريد، قم، خيّام، 1402، ص 83.

54ـ على اكبر شعارى نژاد، روان شناسى رشد، تهران، اطلاعات، 1372، ص 350.

55ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 1، ص 282.